



### غلام‌علی رشید

عملیات فتح‌المبین نزدیک بود. یک روز دیدم حسن باقری آمد و گفت «یک نیروی خوب پیدا کرده‌ام. سوابقش را هم درآورده‌ام. عالی.» گفتم «کی هست؟» بچه گفت «اسمش مهدی زین‌الدین است. بچه قم» گفتم «می‌خواهی چکار کنی با این بچه قم؟» گفت «اگر همه موافق باشند، می‌خواهم بفرستمش که زمینه عملیات را آماده بکند.» همین کار را هم کرد. الحق که مهدی خوب از پشش برآمد.

مهدی زیر نظر حسن باقری به دزفول رفت و مسئول اطلاعات و شناسایی تمام واحدهایی که در عملیات فتح‌المبین ایفای نقش کردند شد. مأموریت مهدی، شش ماهی طول کشید. در این شش ماه، هر وقت که ما می‌رفتیم دزفول می‌دیدیم مهدی غرق کار است. حتی اگر لازم بود خودش مثل یک نیروی معمولی، تا عمق مواضع دشمن می‌رفت و نمی‌گذاشت کار روی زمین بماند.



### احمد غلام‌پور

من مسئول عملیات سپاه سوسنگرد بودم. مهره‌های اصلی ما اکثراً شهید شده و نیروهای جدیدی جایگزین آنها شده بودند. آن روز هم دو نیروی جدید برایمان آمد. یکی‌شان مهدی زین‌الدین بود. روزهای اول با خودم می‌گفتم سن و سالش که کم است، از تهران هم آمده و قطعاً با محیط جبهه و جنوب آشنا نیست. خیلی دوام نمی‌آورد. اما خیلی زود نظرم عوض شد. هر مأموریتی که بهش دادیم بی‌چون و چرا قبول کرد. یک بار هم اعتراض نکرد که مثلاً

من تازه آمده‌ام یا به منطقه آشنا نیستم و این حرف‌ها. با اینکه عربی بلد نبود، اما دشداشه می‌پوشید و چفیه می‌بست و عین آدمی که از بیخ عرب باشد، می‌رفت برای شناسایی منطقه دشمن. گاهی مناطقی انتخاب می‌کرد که ریسکشان خیلی زیاد بود. وقتی نه می‌شنید، آن‌قدر دلیل و برهان می‌آورد تا نه را تبدیل به بله کند. آن زمان نیروهای ما از اصول و علم شناسایی و اطلاعات بهره‌چندانی نداشتند. اما مهدی علمی که داشت را به عمل می‌آورد.

